



نقدی بر کتاب غلط ننویسیم
تالیف آقای ابوالحسن نجفی

اجازه بدهید غلط بنویسیم

محمد رضا باطنی

کتاب مورد بحث فاقد اساس علمی زبان‌شناسی است؛ قسمت دوم به بحث دربارهٔ بعضی از مدخلها خواهد پرداخت؛ و در قسمت سوم، که از همه مهمتر است، درسهایی را دربارهٔ زبان و زبان‌شناسی که از نگرشهای غلط موجود در این کتاب می‌توان آموخت به بحث می‌گذارد.

آقای ابوالحسن نجفی بطور یقین به فرهنگ و ادب این سرزمین خدمات شایانی کرده‌اند و از این رهگذر سخت مورد احترام همه هستند. بنده نیز به هیچوجه قصد ندارم که قدر و مقام علمی ایشان را دست‌کم بگیرم. با این‌همه صداقت علمی ایجاب می‌کند که در اینجا گفته شود که آقای نجفی به معنی فنی و دقیق کلمه زبان‌شناس نیستند. شاید این سؤال پیش بیاید که چه ضرورتی ایجاب می‌کند که ما نقد کتاب را از اینجا، یعنی از خود آقای نجفی شروع کنیم. علت این امر دو چیز است:

یکی دفاع از زبان‌شناسی به عنوان یک علم است، زیرا اگر قرار باشد جنگی که فراهم آمده است یک کار زبان‌شناختی تلقی

مفرد جمع به کار می‌برند! آیا شما در مدرسه صرف نخوانده‌اید؟
"البته این شخص از آه و نالهٔ خود طرفی نیست. ما امروز ضمیر you را برای خطاب به یک نفر یا بیشتر به کار می‌بریم و مقصود یکدیگر را به همان خوبی یا به همان بدی می‌فهمیم که مردم در گذشته می‌فهمیدند، یعنی وقتی که بین thou, thee و you, ye فرق می‌گذاشتند. اصرار بر اینکه زبان ثابت بماند، شکوه از اینکه چرا مردم دیگر از قوانین "دوران خوش گذشته" اطاعت نمی‌کنند، اعتراض به "فساد" خیالی زبان، همه به کار شاه کانون می‌ماند که به امواج دستور داد عقب بنشینند - با این تفاوت که کانون خوب می‌دانست که دستورهای او بیپه‌وده و عبث است ولی اینان نمی‌دانند."

من بدون اینکه قصد اسائه ادب داشته باشم تصور می‌کنم آنچه رابرت هال در اینجا به عنوان نمونه ذکر می‌کند دربارهٔ آقای ابوالحسن نجفی و جنگی که با عنوان رعب‌انگیز غلط ننویسیم فراهم آورده‌اند مویه مو صدق می‌کند. این مقاله در سه قسمت تنظیم یافته است: قسمت اول به این مربوط می‌شود که

بد نیست گفتگو دربارهٔ این کتاب را با نقل مطلبی از رابرت هال، زبان‌شناس آمریکایی، آغاز کنیم. می‌دانیم که در زبان انگلیسی در خطاب بین مفرد و جمع فرقی نیست و در هر دو مورد ضمیر you به کار گرفته می‌شود. اما همیشه چنین نبوده است. هال در کتاب زبان و زبان‌شناسی (۱) چنین می‌گوید:

"طرفداران "پاکی زبان" همواره از تغییرات زبان شکوه کرده‌اند، ولی غیر از همان آه و ناله‌ها طرفی نیست‌اند. یکی از اینان در اوایل قرن هفدهم، به کسانی که دیگر ضمائر thou و thee (تو و تو را) را در خطاب به دوم شخص مفرد به کار نمی‌برند به سختی اعتراض می‌کند و چنین می‌گوید:

"آیا آن که thou را در خطاب به مفرد به کار نمی‌برد... از نظر انگلیسی، لاتین، یونانی یا هر زبان دیگر غلط صحبت نمی‌کند؟ آیا چنین شخصی بی‌سواد و عامی نیست، احمق و جاهل نیست، که you را که نباید برای مفرد بلکه برای جمع به کار رود، در خطاب به فرد به کار می‌برد؟ چقدر عامی هستند آن استادان و معلمانی که در مقام

شود، حاصل آن جز بی اعتبار ساختن زبانشناسی چیزی نخواهد بود، و دیگر هشدار دادن به جوانان پرشور، تازه کار، و در ضمن آسیب پذیر و خوش باوری است که ممکن است به غلط تصور کنند که کتاب غلط ننویسیم را زبانشناسی نوشته است که به ساخت و کار زبان آگاهی کافی دارد و با نگرشی علمی آن را تالیف کرده است، پس باید آن را چون آیینیه همواره پیش رو داشته باشند و از فتوهای آن پیروی کنند. من می خواهم به کسانی که در نتیجه خواندن این کتاب ممکن است اعتماد به نفس خود را در کاربرد زبان مادریشان از دست بدهند و از این پس در هنگام نوشتن دستشان بلرزد و هنگام سخن گفتن زبانشان به لکنت بیفتد که مبادا اشتباه کنند به بانک بلند بگویم که این کتاب یک اثر زبانشناختی نیست.

اگر هیچ دلیل دیگری وجود نداشته باشد (که وجود دارد و به آنها خواهیم پرداخت) صرف تالیف چنین کتابی با آن امر و نهی های جزئی خود دلیل درستی سخن ما است. زبانشناسها در مسائل زبانی روادارتر و آسانگیر هستند، نه به این دلیل که در کاربرد زبان شلخته و بی بندوبارند، بلکه به این دلیل که از ماهیت زبان، شناختی درست تر و واقع بینانه تر دارند. آنها خوب می دانند که آنچه مایه دغدغه خاطر برخی از افراد می شود درست همان راهی است که زبان باید طی کند و خواهد کرد. بنابراین، در اکثر موارد آنچه باعث غیظ و غضب این افراد می شود و آنان را بر این می دارد که به هرتنوع نوگرایی در زبان سخت بتازند و اتهام بی سوادی و نفهمی و مانند آن به دیگران بزنند، خم به آبروی زبانشناسان نمی آورد، زیرا آنها اکثر این "غلطها" را درست و در جهت تحول زبان می دانند.

برای اینکه نشان بدهم ادعای من بی اساس نیست، چاره ای ندارم جز اینکه چند مورد را به عنوان نمونه از کتاب خود آقای نجفی در اینجا ذکر کنم.

در زیر مدخل "آموختن" چنین می نویسند:

"این فعل هم به صورت متعدی به کار می رود و هم به صورت لازم (تاکید از بنده است)، یا به بیان دیگر، هم به

معنای "یاد دادن" است و هم به معنای "یاد گرفتن". بنابراین می توان گفت: "چیزی را به کسی آموختن" یا "چیزی را از کسی آموختن"...

اکنون می پرسیم آیا فعلی که مفعول مستقیم داشته باشد (چیزی را از کسی آموختن) می تواند لازم باشد؟ شما اگر این سؤال را از دانش آموزان دوره راهنمایی هم بکنید، حتماً خواهند گفت: نه. پس چرا استاد نجفی چنین اشتباه بزرگی کرده اند؟ احتمالاً ایشان بحث افعال لازم و متعدی را با بحث افعال یک مفعولی و دو مفعولی خلط کرده اند: "آموختن" در "چیزی را به کسی آموختن" متعدی و دو مفعولی است. ولی در "چیزی را از کسی آموختن" متعدی و یک مفعولی است. (من در اینجا نظر متداول را ذکر می کنم و در این بحث وارد نمی شوم که از کسی در حالت دوم نیز می تواند به اعتباری مفعول باشد.) بنابراین در هر دو شک، "آموختن" فعلی است متعدی. آن نوع فعلی که می تواند به صورت لازم یا متعدی به کار رود فعلی است مانند "شکستن" زیرا می توان به صورت لازم گفت "بنجره شکست" و یا به صورت متعدی گفت "بنجره را شکست".

در زیر مدخل بانک/بانگ چنین می نویسند:

"این دو کلمه را نباید به جای هم به کار برد... چون برطبق یکی از قواعد) تاکید از بنده است) آوایی فارسی، تمایز میان "ک" و "گ" در پایان کلمه، خاصه پس از حرف "ن" ساکن، از میان می رود، برای فارسی زبانان تلفظ "ک" در این موضع دشوار است و به همین جهت غالباً "بانگ" را بانگ تلفظ می کنند و اشکالی ندارد. ولی معکوس آن به هیچ روی جایز نیست. در

رادیو و تلویزیون غالباً شنیده شده است که به جای "بانگ اللهاکبر" می گویند: "بانگ اللهاکبر"!

حالا اجازه بدهید به تجزیه و تحلیل این حکم بپردازیم و ببینیم استاد نجفی چه به ارمغان آورده اند. اولاً چنین "قاعده" آوایی در زبان فارسی وجود ندارد، "ک" و "گ" پس از "ن" ساکن نه در میان و نه در پایان کلمه محل وجود یکدیگر نیستند: به عنوان مثال، دو کلمه انگار و انگار نشان می دهند که تمایز بین "ک" و "گ" در وسط کلمه پس از "ن" ساکن خنثی نمی شود، و نمونه "ک" پایانی "خاصه پس از حرف "ن" ساکن" که به "گ" تبدیل نمی شود در کلمه "بانگ" مشاهده می شود، که اتفاقاً مثال خوبی است زیرا بانک و بانگ (که مثال مورد بحث ایشان است) هر دو واژه فرنگی هستند. پس چنین قاعده ای در فارسی از بیخ و بن وجود ندارد. ثانیاً فرض می کنیم چنین قاعده ای وجود داشته باشد و گرایش فارسی زبانان بر این باشد که در این جایگاه "ک" را "گ" تلفظ کنند. وقتی می فرمایند که در رادیو و تلویزیون غالباً شنیده شده است که به جای "بانگ اللهاکبر" می گویند "بانگ اللهاکبر" اینکه خلاف قاعده مفروض ایشان را ثابت می کند، یعنی نشان می دهد که گرایش بر این است که "ک" را "گ" تلفظ کنند. ثالثاً اگر به قول ایشان این یک "قاعده" آوایی زبان فارسی است، یعنی ریشه در نظام آوایی زبان دارد، چه نیازی بود که آن را مطرح کنند و بعد به مردم فارسی زبان توصیه کنند که این قاعده را به کار بندند یا نبنندند یا آنطور به کار بندند که ایشان صلاح می دانند؟

در صفحه هشت در توضیح پایه/پیرو چنین می نویسند:

"هرگاه جمله ای با حرف ربط به جمله دیگر بپیوندد آن را جمله پیرو می نامند و جمله ای را که جمله پیرو به آن پیوسته است جمله پایه می گویند. مثلاً در عبارت... "پاراسایی را دیدم که زخم پلنگ داشت" (سعدی) "پاراسایی را دیدم" جمله پایه است و "زخم پلنگ داشت" که با حرف ربط "که" به آن پیوسته است جمله پیرو نامیده می شود." ما فرض می کنیم که تعریف ایشان از جمله پایه و پیرو درست باشد. نیز از این بحث

می‌گذریم که چرا برای مثالی که آورده‌اند لفظ "عبارت" را به کار برده‌اند. آنچه می‌خواهیم روی آن تکیه کنیم (اگر استاد نجفی ایراد نگیرند که "تکیه کردن روی چیزی" غلط است و باید "تکیه به چیزی کرد") این است که ایشان برای تعریف خود مثال غلطی ذکر کرده‌اند. "که" در این مثال "که" ربط نیست بلکه "که" موصول است و "زخم پلنگ" داشت "نیز جمله" پیرو نیست، بلکه جمله موصول است. در واقع ساخت عادی جمله به این صورت است: "پارسیایی را که زخم پلنگ داشت دیدم". جمله موصول برای اسم یا ضمیری که قبل از آن قرار می‌گیرد در حکم صفت است، و آن اسم یا ضمیر همراه با جمله موصولی که در پی آن می‌آید یکپارچه در جمله اصلی نقش فاعل یا مفعول را به عهده می‌گیرد. جمله‌هایی که دارای این ساخت دستوری هستند در گفتار و در نوشته‌های جدید و قدیم بسیار فراوان هستند و ما چند نمونه از آنها را در اینجا ذکر می‌کنیم. در این مثالها جمله موصول همراه با اسم یا ضمیری که برای آن در حکم صفت است با دو خط ممیز جدا شده و نقش دستوری آن مجموعه در کل جمله نیز ذکر شده است:

تو / آن کتاب به آن گندگی را که روی میز است / نمی‌بینی؟ (مفعول).

کسی که بلیط ندارد / سوار اتوبوس نمی‌شود (فاعل).

آن موجود را که وجود او به خود او است / واجب‌الوجود خوانند (مفعول).

یادی که ز تو اثر ندارد / برخاطر من گذر ندارد (فاعل).

تو که سود و زیان خود ندانی / به باران کی رسی هیبتا هیبتا (فاعل).

ولی در مورد "که" ربط وضع به گونه دیگری است. "که" ربط جمله‌ای را به جمله دیگر پیوند می‌دهد به این نحو که آن را (که جمله پیرو می‌نامند) وابسته به جمله دیگری (که آن را جمله پایه می‌نامند) می‌سازد.

نه اینکه مانند "که" موصول مقام جمله‌ای را که به دنبال آن می‌آید تنزل دهد و آن را به جزئی از اجزاء یک جمله تبدیل کند. مثالهای زیر نمونه‌هایی از این ساخت دستوری هستند:

من رفتم / که بخوام.

امروز زودتر آمدم / که تو را سیر ببینم.

سعی کن / که دست‌خالی برنگردی.

حکیمی پسران را پند همی داد / که جانان پدر هنر آموزید.

ندانم کجا دیده‌ام در کتاب / که ابله‌س را دید شخصی به خواب.

جمله پیرو و نیز بین "که" موصول و "که" ربط چیزی نیست که من کشف کرده باشم. دستورنویسان سنتی فارسی همه به این تمایز وقوف داشته‌اند. (نگاه کنید به مدخل "که" در لغت‌نامه دهخدا و فرهنگ معین). دستورنویسان جدید نیز آن را رعایت کرده‌اند. کتاب فارسی و دستور سال سوم دوره راهنمایی در صفحه ۱۶۶ مثالی که برای "که" ربط ذکر می‌کند این است: جهد کن که به مطالعه علاقه‌مند شوی، که کاملاً مثال درستی است و با مثال آقای نجفی (پارسیایی را دیدم که زخم پلنگ داشت) از لحاظ ساخت دستوری بکلی متفاوت است. علاوه بر این، زبانهای انگلیسی و فرانسه نیز که از این لحاظ با فارسی ساخت مشترک دارند، این ساختها را از هم جدا دانسته و برای آنها اصطلاحات جاافتاده‌ای دارند. در انگلیسی به جمله پایه می‌گویند main clause و در فرانسه به آن می‌گویند proposition principale. در انگلیسی به جمله پیرو می‌گویند subordinate clause و در فرانسه به آن می‌گویند proposition subordonnée. در انگلیسی به جمله موصول می‌گویند relative clause و در فرانسه به آن می‌گویند proposition relative.

اکنون پس از این توضیحات از خود می‌پرسم چرا استاد نجفی برای تعریف خود از جمله پایه و پیرو مثال نادرستی که متعلق به مقوله دیگری است آورده‌اند؟ در وهله اول چنین به نظر می‌رسد که چون در مثال ایشان جمله موصول "که زخم پلنگ داشت" به لحاظ زیبایی بشر به دنبال فعل اصلی "دیدم" آمده است، ایشان دچار لغزش شده‌اند. ولی وقتی به صفحه ۱۴۴ به بحث "را" پس از فعل می‌رسیم متوجه می‌شویم که چنین نیست، بلکه مشکل از اینجا ناشی می‌شود که استاد در این مورد نیز، مانند اکثر موارد دیگر، فتوا داده‌اند و جمله موصول را همان جمله پیرو و "که" موصول را نیز همان "که" ربط دانسته‌اند. به بیان دیگر تمایز بین این دو ساخت را به این اعتبار که یک کلمه نمی‌تواند هم مفعول باشد و هم فاعل رد کرده‌اند، ولی فوراً "متوجه سستی استدلال خود شده‌اند و نوشته‌اند "ممکن است ایراد کنند که: آری، یک کلمه نمی‌تواند در یک جمله هم مفعول و هم فاعل باشد، ولی می‌تواند مفعول جمله پایه باشد و در همان حال در جمله پیرو نقش فاعلی داشته باشد." می‌دانید در مقابل این ایراد مقدر که دقیقاً همان چیزی است که فتوای استاد را باطل می‌کند چه استدلالی کرده‌اند؟ گفته‌اند: "جواب همان است که در بالا گفته شد" و سپس فتوای خود

را بدون هیچ دلیل و برهانی دوباره تکرار کرده‌اند. بطوری که بعداً "روشن خواهیم ساخت داد و بیدادی که ایشای بر سر جای درست" را "در جمله به راه انداخته‌اند درست از اینجا ناشی می‌شود که تمایز بین جمله موصول و جمله پیرو را منتفی دانسته و بر اساس فتوای خود به ایرادگیری از مردم پرداخته‌اند.



"گرت‌برداری" از کجا آمده است؟

استاد نجفی در صفحه ده کتاب خود اصطلاح "گرت‌برداری" را که بارها در ضمن بحثهای خود آن را به کار برده‌اند تعریف کرده‌اند. "گرت‌برداری" از زبانهای غربی یکی از چیزهایی است که خشم استاد را برمی‌انگیزد و گاهی تلویحاً قباحات آن را به درجه گناهان کبیره می‌رسانند. (ناگفته نماند که ایشان عربی را زبان خارجی نمی‌دانند و به "گرت‌برداری" های فراوانی که در گذشته از این زبان شده و امروز جزو زبان روزمره ما است هیچ‌جا اشاره‌ای نمی‌کنند و ایرادی هم ندارند). من بعداً "روشن خواهم ساخت که "گرت‌برداری" از زبانهای بیگانه ضروری به زبان فارسی نژده بلکه به غنای آن کمک نیز کرده است. ولی در اینجا با خود اصطلاح یا لفظ "گرت‌برداری" کار دارم. آقای بهاء‌الدین خرمشاهی در نقد و معرفی کتاب غلط‌نویسیم، در گیهان فرهنگی، شماره ۲، اردیبهشت‌ماه ۶۷، نشان داده‌اند که "گرت برداشتن" (که استاد نجفی اصطلاح "گرت‌برداری" را از روی آن ساخته‌اند) در هیچ‌یک از کتابهای مرجع لغت فارسی به این صورت ضبط نشده است، بلکه به صورت "گرت برداشتن" آمده است. آقای خرمشاهی چنین اضافه می‌کنند: "اگر کاربرد گرت‌برداری به جای گرت‌برداری جایز باشد، در این صورت مثل این است که کاربرد "گرت" را که تلفظ بعضی از مردم است، به جای "گرت" تجویز کنیم... ولی من می‌خواهم مسئله را طور دیگری مطرح کنم، قضیه از دو حال خارج نیست: یا استاد نجفی نمی‌دانسته‌اند که "گرت برداشتن" جایی ضبط نشده است و ایشان در واقع دارند "گرت" را به جای "گرت" به کار می‌برند که در این صورت باید گفت "بی‌گدار به آب زده‌اند" که بدون مراجعه به ماخذی این اصطلاح را ساخته و به گردش انداخته‌اند. چنین لغزشی ممکن است بر من بخشوده باشد ولی بر مولف کتاب غلط‌نویسیم بخشودنی نیست. شما تصور کنید اگر دیگری

کتاب چنین اشتباهی شده بود استاد چه به او می‌آوردند و به احتمال بسیار قوی امروز از مدخلهای کتاب غلط‌نویسیم را همین غلط تشکیل می‌داد و اسم آن شخص "برای همه" لابلای فیشهای استاد باقی می‌ماند. دوم این است که استاد به ضبط قدیمی واقف بوده‌اند ولی آگاهانه ترجیح داده‌اند که "گرته" را که صورت "عامیانه‌تری" است به جای "گرده" به کار برند. در این صورت باید از ایشان پرسید چطور است که ما به خودتان اجازه می‌دهید که "گرته" میانه و "بی‌اصل و نسب" را به جای "گرده" لمانه و "پدر و مادر دار" به کار ببرید، ولی اجازه نمی‌دهید که مردم به جای صورت درست یعنی **اشک**، **لشکر** و **مانند** بنویسند **اشک**، **رشک**، **خشک** و **مانند آن**؟



"در ترکی مخرج "ط" وجود ندارد." هریک از صداهای زبان در نقطه‌ای از برای صوتی (که از چاکنای یا محل سبب دم شروع و به لبها ختم می‌شود) تولید می‌گردد. در اصطلاح بعضی از زبان‌شناسان این نقطه واچگاه و در اصطلاح بعضی دیگر مخرج نامیده می‌شود. (واژه مخرج یعنی محل خروج که در اینجا مراد محل خروج صوت است.) مثلاً وقتی می‌گویند "مخرج همزه چاکنای است" منظور این است که صدای همزه در محل چاکنای تولید می‌شود. حال اگر در

بلکه تفاوت صدا و محل تولید صدا را بدانند و با زبانی دقیق‌تر از قدما صحبت کنند. اما متأسفانه می‌بینیم که این در مورد آقای نجفی مصداق پیدا نکرده است. چون ایشان همواره به قدما متوسل می‌شوند بد نیست به عرضشان برسانم که قدما وقتی می‌خواستند درباره کسی بگویند که در رشته‌ای یا زمینه‌ای مطلع هست یا نه می‌گفتند فلانی "اهل اصطلاح" است یا اهل اصطلاح نیست، یعنی اصطلاحات فنی آن رشته را می‌داند یا نمی‌داند. از آنجا که آقای نجفی اصطلاحات زبان‌شناسی امروز را درست به کار نمی‌برند امیدواریم نرنجند اگر به پیروی از قدما که حرفشان برای ایشان حجت است بگویم: ایشان در زبان‌شناسی اهل اصطلاح نیستند.



آنچه درباره لغزشهای زبان‌شناختی غلط‌نویسیم نقل کردیم مشتاق بود نمونه خروار. چنانکه قبلاً گفته شد، منظور از بخش اول این نقد این بود که به خوانندگان کتاب هشدار بدهیم که این کتاب محصول کار یک زبان‌شناس نیست و نباید تصور کرد که زبان‌شناسان ممکن است چنین دسته‌گلی به آب بدهند. در قسمت دوم این مقاله به بحث درباره بعضی از مدخلهای این کتاب که کمتر به علم زبان‌شناسی مربوط می‌شود خواهیم پرداخت (۲).

- (۱) رابرت ا. هال، زبان و زبان‌شناسی، ترجمه محمدرضا باطنی، انتشارات جیبی.
- (۲) آقای دکتر علی محمد حق‌شناس این مقاله را خواندند و راهنمایی‌هایی کردند که بسیار مفید واقع شد.

زبانی صدای همزه وجود نداشته باشد و شما بگویید در این زبان مخرج همزه وجود ندارد، مثل این است که بگویید اهل این زبان چاکنای یا بیخ حنجره ندارند. ولی واقعیت این است که سخنگویان این زبان چاکنای دارند منتها از آن برای تولید صدایی که در زبانشان کاربرد داشته باشد استفاده نمی‌کنند. در زیر مدخل ائاق و در چندین جای دیگر، استاد نجفی می‌نویسند: "در ترکی مخرج "ط" وجود ندارد." و البته منظورشان این است که در ترکی صدای "ط" با آن کیفیتی که تلفظ آن در عربی دارد وجود ندارد. بنده به استاد نجفی اطمینان می‌دهم که همه ترک‌زبانها مخرج "ط" دارند ولی از آن استفاده نمی‌کنند چون در زبانشان صدای "ط" یافت نمی‌شود. ممکن است استاد نجفی جواب بدهند که قدما مخرج را در این معنی، یعنی در اطلاق به صدا، نیز به کار برده‌اند. پاسخی که به ایشان خواهیم داد این است: آنچه قدما با دانستن ناقصشان از آواشناسی گفته‌اند برای علم زبان‌شناسی امروز حجت نیست. به علم زبان‌شناسی و پیشرفته‌های آن در دیگر کشورها کاری نداریم. بیست و چند سال پیش نخستین گروه آموزشی زبان‌شناسی در دانشگاه تهران بنیاد نهاده شد و امروز اکثر دانشگاههای کشور رشته زبان‌شناسی دارند. در این مدت، چندین کتاب و دهها مقاله تنها در زمینه آواشناسی به فارسی نوشته شده است. یکی از نتایجی که از این همه کار در زبان‌شناسی و به ویژه در آواشناسی باید گرفته می‌شد این می‌بود که مولف محترم کتاب غلط‌نویسیم دیگر نگویند "در ترکی مخرج "ط" وجود ندارد"

دكوراسيون

معماری داخلی ساختمان

مشاوره، طراحی و اجرای کلیه امور مربوط به نوسازی، بازسازی، مرمت و دکوراسیون منازل، دفاتر کار، فروشگاهها، هتلها، رستورانها و کلینیک پزشکان توسط مهندسين آرشیفتکت و معماران داخلی

بعبور ایران

۸۲۲۹۸۲

۸۲۷۵۹۹

تال جامع علوم انسانی